

## صابین حران

-۲-

### بقلم آقای ویکتور الکک

طب و داروشناسی - درزمینه طب، صابین حرانی دانشمندان متعدد و اکتشافات مهم داشته‌اند که در ذیل به ذکر آنها می‌پردازیم :

— **اصطفی الحرانی** - قفطی می‌گوید : «اصطفی الحرانی طبیبی است در فن خود مذکور ؛ و ابن بختیشوع در تاریخ خود نام او را در زمره طبیبان ذکر کرده است (۱)». — **هارون بن صاعد بن هارون الصابی** - ابوالنصر، که از صابین بغداد بوده است ، در طبابت مقتدر، و بصلاحیت و صبر مشهور بود. او در زمان خود شیخ الاطباء و رئیس آنان در بیمارستان المعتضدی بود و در شهر خود نیز شهرتی داشته است ، و در شب پنجشنبه سوم رمضان بسال ۴۴۴ هـ وفات یافت (۲).

— **ابراهیم بن زهرون الحرانی ابواسحق** - قفطی (۳) صفت متطبب را به او نسبت میدهد ، ولی از طبابت او سخن نمی‌راند و گمان می‌برد که وی جد ابراهیم بن هلال نویسنده معروف است و سپس می‌افزاید که ثابت بن سنان بن ثابت بن قره در کتاب خود او را ذکر کرده و گفته : ابواسحق ابراهیم بن زهرونی الحرانی المنطقی در شب پنجشنبه یازده شب مانده با آخر صفر سال ۳۰۹ در گذشت.

— **ابوالحسن ثابت ابراهیم بن زهرون الحرانی الصابی** که پسر ابراهیم مزبور و عموی ابواسحق نویسنده و منشی می‌باشد. بنا بر گفته ابن الندیم (۴) و قفطی و ابن العبری (۵) ابوالحسن طبیبی بود با فراست و ماهر، از کتابهای معروف او اصلاح بعضی

۳- اخبار ص ۵۵

۲- اخبار ص ۳۲۱

۱- اخبار الحکما ص ۴۲

۵- اخبار ۷۸

۴- الفهرست ۴۳۵

از مقاله‌های یوحنا بن سرافیون در مسائل طبی میباشد ، دیگر کتابی است محتوی بریاسخهائی در توضیح بعضی از مسائل طبی که از او پرسیده‌اند .

اهمیت ابوالحسن بیشتر از لحاظ طب عملی و تشخیص علل امراض است . در این خصوص قفطی وابن العبری از او روایات عجیبی نقل کرده‌اند<sup>(۱)</sup> .

— هلال بن ابراهیم بن زهرون ابوالحسن الحرانی الصابی ، برادر ابوالحسن ثابت و پدر ابواسحق ابراهیم بن هلال الصابی نویسنده معروف ، طبیبی ماهر و عاقل بود ، و در علاج صلاحیت و هنر داشته است . او در بغداد اقامت گزید ، و پیش بزرگان آن شهر و علی‌الخصوص پیش توزون امیر الامرا . . . . . منزلتی شایسته دارا بوده است<sup>(۲)</sup> .

— ثابت بن قره ، که قبلاً نام او را میان مترجمین و مهندسین و منجمین ذکر کرده بودیم ، در طب هم سهم مهمی داشته . او را در این علم کتابهای متعددی است که ابن‌الندیم و بخصوصاً قفطی آنها را ذکر کرده‌اند ، و از آنجمله است :

— کتاب رسالته فی الحصی المتولد فی المثانه<sup>(۳)</sup> (رساله‌ای درباره سنگ مثانه) .

— کتاب وجع المفاصل والنقرس ، مقالة<sup>(۴)</sup> (مقاله‌ای درباره درد مفاصل و نقرس) .

— کتاب رسالة البیاض الذی یظهر فی البدن<sup>(۵)</sup> (رساله‌ای درباره سفیدی که روی بدن ظاهر میشود) .

— کتاب فی الصفار واصنافه و علاجه<sup>(۶)</sup> (کتابی درباره زردی واصناف و علاج آن) .

— کتاب جوامعه لکتاب جالینوس فی الادویة المفردة<sup>(۶)</sup> .

- |   |                              |
|---|------------------------------|
| ۱- تاریخ مختصر الدول ص ۱۷۴  | ۲- اخبار ۲۲۹ وابن العبری ۱۶۷ |
| ۳- الفهرست ۳۹۴ و اخبار ۸۳ . قفطی اسم کتاب مزبور را چنین مینویسد : کتابه - فی اوجاع الکلی والمثانه و اوجاع الحصی . | ۴- اخبار ۸۳ و الفهرست ۳۹۴    |
| ۵- اخبار ۸۱ و الفهرست ۳۹۴   | ۶- اخبار ۸۳-۸۴ و الفهرست ۳۹۴ |

- کتاب رساله فی الجدری و الحصبة<sup>(۱)</sup> ( رساله‌ای درباره آبله و حصیه) که ثابت در آن ظاهراً پیشرو رازی است.
- کتابه فی السکون بین حرکتی الشریان (کتابی درباره سکون میان دو حرکت رگ) که بسریانی در رد کندی تألیف کرده ، شاگرد او عیسی بن اسدالنصرانی بعربی ترجمه ، و ثابت متن عربی آنرا اصلاح کرده<sup>(۲)</sup>.
- کتابه فی النبض (رساله‌ای درباره نبض).
- کتابه فی تشریح بعض الطیور واطنه مالک العربین<sup>(۳)</sup> (رساله‌ای در تشریح یکی از طیور که بنظر قفطی بوتیمار است).
- کتابه فی صفة کون الجنین<sup>(۴)</sup> (کتابی در پیدایش جنین).
- کتابه فی العولودین لسبعة اشهر<sup>(۴)</sup> (کتابی در نوزادان هفت ماهه).
- کتاب «الذخیره فی علم الطب» که بیشتر بعلم تداوی Therapeutique مربوط است. این کتاب که برای پسر خود سنان تألیف نموده، بواسطه دکتر جورج صبحی در قاهره بسال ۱۹۲۸ بچاپ رسید و در مجله «ایزیس Isis» ما کس مایرهوف راجع بآن تحلیلی نگاشته (در مجموعه سال ۱۹۳۰م). نسخه‌ای خطی از این کتاب که در قرن دهم نگاشته شده است در کتابخانه ملک طهران زیر شماره ۳۰۴۰ محفوظ است. قفطی<sup>(۵)</sup> این کتاب را در ردیف کناشها میگذارد (کناش را بعربی حاوی میگویند).
- و گوید که در صحت انتساب این کتاب بشابت بن قره محل شبهه است ؛ ولی سایر مصنفین آنرا به ثابت نسبت میدهند.
- نظامی عروضی سمرقندی کتاب الذخیره را از کتابهایی میداند که طبیب باید بخواند ، و مینویسد :
- « پس طبیب باید که نیکو اعتقاد بود ، و امر و نهی شرع را معظم دارد ، و از علم طب باید که فصول بقراط و مسائل حنین اسحق و مرشد محمد زکریاء رازی

و شرح نیلی که این مجملات کرده است ، بدست آرد و مطالعت همی کند ، بعد از آنکه بر استادی مشفق خوانده باشد ، و از کتب وسط ذخیره ثابت قره یا منصوری محمد زکریاء رازی ... باستقصاء تمام بر استادی مشفق خواند<sup>(۱)</sup> .

کتاب الذخیره شهرتی وسیع پیدا کرده است و ابن کرنیب در رد بعضی از نظرهای ثابت کتابی مخصوص تألیف نموده است<sup>(۲)</sup> .

— کتابه فی اجناس ما تنقسم الیه الادیة<sup>(۳)</sup> (کتابی در اجناس تقسیمات داروها) .

— کتابه فی اجناس ما توزن به الادیة<sup>(۳)</sup> (کتابی در اجناس موازن داروها) .

در مهارت ثابت در طب روایاتی است که معروفترین آنها روایتی است که قطبی<sup>(۴)</sup> از ابوالحسن ثابت بن سنان بن ثابت قره نقل کرده است<sup>(۵)</sup> . زبده این روایت آنست<sup>(۶)</sup> که ثابت روزی که بدر بار خلیفه (المعتضد) میرفت ، غوغای مردم را شنید که میگفتند: قصاب در گذشت . ثابت بآنها گفت: قصاب نمرد . به خانه او راه نمائیم شنید . وقتی رسید به زنان ، زنان را گفت که گریه نکنند و «مزوره»<sup>(۷)</sup> درست کنند و باتفاق غلامش بعضی از اعضای قصاب را تکان میدادند تا اینکه بیدار شد . پس ثابت دوائی را از آستینش در آورد ، و با مقداری از آب آنرا محلول کرد ، و در دهان قصاب فرو ریخت . آنوقت غوغای مردم باسماں رسید که طبیب مرده را زنده کرد . پس ثابت «مزوره» را به قصاب داد که بخورد ... مدتی نگذشت که رسولان خلیفه او را خواستند . بدار الخلافه شد . خلیفه از او پرسید : این چه «سیحیتی» بود که به گوش ما رسید ؟ ثابت گفت : مولای من هر بار که این قصاب را میدیدم ملاحظه میکردم که جگر را میشکافت و رویش نمک میپاشید و میخورد . در آغاز ، از کار او متنفر بودم بعد از آن پنداشتم که روزی دچار سکتة خواهد شد او را مراقبت میکردم

۱- چهار مقاله ص ۱۰۹ - ۱۱۰

۲- A Medical History of Persia ص ۱۲۵ ۳- اخبار ۸۳ ۴- اخبار ۸۴

۵- عیون الانباء ج ۱ ص ۲۱۶ ۶- چهار مقاله ص ۱۲۸ این حکایت را به

ادیب اسماعیل مروی نسبت می دهد .

۷- مزوره بوزن المفعول مرقة يطعمها المريض ، و قال الفقهاء هی ما يطبخ خالیاً

من الادهان - شفاء الغلیل ۱۹۵۷ ص ۲۴۱

و برای سکنه دوائی آماده کردم که همیشه باخود نگاه میداشتم . امروز که از آنجا میگذشتم و فریاد مردم را شنیدم ، گفتم : قصاب سرد؟ گفتند : آری ، دیروز ناگهان درگذشت . فهمیدم که دچار سکنه شده بود . پس او را معالجه کردم تا اینکه نبض دوباره بحرکت آمد . بعد از آن دوا را به او دادم ، و سپس مزوره ، و فردا در پی کار خود خواهد رفت .

سری الرفاء شاعر، توانائی ثابت را در طب پس از اینکه بدرسان او از مرض شفا یافت ، ستوده ، گفت (۱):

هل للعلیل سوی ابن قره شافی	بعد الاله ، و هل له من کافی؟
احیا لنا رسم الفلاسفة الذی	أودی ، وأوضح رسم طب عافی؟
فكانه عیسی بن مریم ، ناطقاً ،	یهب الحیة بأیسر الأوصاف!
مثلت له قارورتی ، فرأی بها	ما اکنن بین جوانحی و شفافی .
یبدوله الداء الخفی كما بدا	للعین رضراض الغدیر الصافی!

ابن خلکان مینویسد که سری الرفاء قطعه فوق را درباره ابراهیم بن ثابت سروده ، و میگوید : بعضی آورده اند که شاعر آنرا در مدح ثابت بن سنان بن ثابت گفت .

ولی بنظر نگارنده میرسد که گفته ابن خلکان دور از حقیقت است زیرا ابراهیم بن ثابت و ثابت بن سنان بن ثابت در فلسفه اشتغال نداشتند ، در حالیکه بیت دوم قطعه سری الرفاء در ستایش قدرت ممدوح در فلسفه طب میباشد . ثابت در فلسفه مشهور بود و همانطور که از قول قفطی آوردیم فلسفه بروی غالب بود .

گفته ابن خلکان بسیاری از مورخین طب را به اشتباه وادار کرده است . سنجمله دکتر الگود Elgood و دکتر التجانی الماحی که بترتیب ادعا کرده اند سری الرفاء ایات مزبور را در حق ثابت بن سنان بن قره ، و ابراهیم بن ثابت بن قره سروده است (۲) .

۱- وفيات الاعیان ج ۱ ص ۲۷۸

۲- A Medical History of Persia ص ۱۳۴ و مقدمة فی تاریخ الطب العربی

خلیفه معتضد از جهت دیگر نسبت به ثابت احترامی فوق العاده‌ای قائل بود. بیهقی در کتاب خود آورده است که منزلت ثابت پیش آن خلیفه بپایه‌ای بود که روزی هنگامیکه با وی در باغ می‌گشت و دست او بردست ثابت گذاشته بود، ناگهان آنرا برداشت که ثابت را عجبش آمد. معتضد توضیح داد که وقتی دست خود را بردست تو داشتم بی توجه مرتکب خطای بزرگی شدم، زیرا دانش برتری می‌جوید و بر آن برتری نتوان جست (۱).

شاهد دیگر بر احترام گزاردن المعتضد نسبت به ثابت آنست که بعضی اوقات ثابت را با کتیه‌اش صدا می‌کرد، و این پس نادرست، چونکه غیر مسلمانان این امتیاز را نداشتند (۲).

— ابراهیم بن ثابت بن قره طبق گفته ابن خلکان کمتر از پدرش نبود و از طبیبان حاذق و معتبر زمان خود بشمار میرفت (۳).

— ابوسعید سنان بن ثابت بن قره الحیرانی مانند پدرش گذشته از اینکه در علم هیأت و ریاضیات و فلسفه تبحر داشت در طبابت هم چیره دست بود. از جهت دیگر سنان پسران پدرش در امور سیامت وارد و مورد مشورت خلفا و وزراء و بزرگان بود.

سنان در اول امر طبیب المقتدر عباسی بود (۹۵-۲-۳۲۰ هـ) چندی بعد به خدمت القاهر (۳۲۰-۳۲۲ هـ) و سپس به خدمت الراضی (۳۲۲-۳۲۹ هـ) پیوست. القاهر بقدری از او راضی بود که به گراییدن باسلام دعوتش کرد. سنان بسختی سمانعت کرد. ولی از تهدیدات القاهر ترسید و اسلام آورد. مدتی نگذشت که سنان به خراسان گریخت و در آخر کار به بغداد برگشت و در سال ۳۳۱ هـ مسلمان مرد (۴).

سنان در عهد المقتدر شهرتی عظیم و منزلتی بسزا داشته که بسمت رئیس

۱- تتمه صوان الحکمة ص ۶-۷ و عیون الانباء فی طبقات الاطباء ج ۱ ص ۲۱۵ و وفیات

الاعیان ج ۱ ص ۲۸۸ ۲- A Medical History of Persia ص ۷۴

۳- وفیات الاعیان ج ۱ ص ۱۰۱ و تاریخ مختصر الدول ص ۱۶۲

۴- الفهرست ۳۵؛ و اخبار ۱۳۰

طبیبان (ساعورالطباء) زمان خود برگزیده شد. سال ۱۳۱۹ هـ. القمقدر آگاه شد که طبیبی سبب مردن یک مریض شده بود<sup>(۱)</sup>. از آن پس فرمان داد که هیچ پزشک نمیتواند بکار خود بپردازد مگر اینکه سنان او را امتحان کرده باشد، و به او گواهی داده باشد که در آن رشته تخصص کارش تعیین شود. در آنوقت طبائی که در دو جانب بغداد بودند تعداد آنها به بیشتر از هشتصد و شصت پزشک میرسید، بجز آنانکه شهرتی عظیم داشتند و احتیاج به امتحان نداشتند، و آنانکه در خدمت دربار بودند. این امتحان با اینکه همیشه مربوط بمسائل و پرسشهای تجسسانه علمی نبوده<sup>(۲)</sup>، تأثیری شایسته داشته، و از نکات جالب آن خبر ذیل است که قفطی در تاریخ خود روایت کرده:

« در زمره پزشکانی که در برابر سنان حاضر شده بودند، پیرمردی خوش پوش و سوقر باقیافه ای جالب و ظاهری جاذب بود. سنان هم بهمین علت با او با احترام و رعایت ادب رفتار کرد و از موارد و مسائل مختلفی که در آن مجلس بنظرش میرسید با او همچون یک خبره سخن گفت. هنگامی که بقیه امتحان دهندگان سرخص شدند، سنان باو گفت: میخوام از شیخ (استاد) بعضی مطالب بشنوم تا آنرا بیاد گارداشته باشم. ممکن است بفرمائید که استاد شما در این حرفه چه کسی بود؟ فوراً پیرمرد بدره ای زر در برابر سنان گذاشت و گفت: «من نه میتوانم خوب بخوانم و نه خوب بنویسم و نه رشته ای را مرتب و منظم تحصیل و مطالعه کرده ام. اما خانواده ای در تحت تکفل دارم که با ثمره حرفه و شغلم آنها را اداره میکنم و لذا از شما خواهش مندم که در زندگی آنان اختلال نکنید.»

سنان خندید و جواب داد «بیک شرط که هیچگاه بیماری را با آنچه از خواص آن چیزی که نمیدانی معالجه نکنی و هرگز بیهوده فصد و مسهل را جز در مورد بیمار یهای ساده تجویز ننمایی.» پیرمرد گفت «این امری است که در تمام طول عمرم از آن پیروی کرده ام و هرگز جرأت تجویز دارویی جز سکنجبین (چلپ) ندارم. فردای

آنروز در میان آنان که در برابر سنان حاضر شدند جوان خوش پوش با ظاهری مطبوع و حاکی از ذکاوت و هوش دیده شد. سنان پرسید « نزد چه کسی تحصیل کرده ای » جوان پاسخ داد « نزد پدرم »، سنان پرسید « پدرت کیست؟ » وی جواب داد « همان پیرمردی که دیروز نزد شما بود » سنان با تعجب گفت « آن پیرد برازنده! تو از روش او پیروی میکنی؟ ... » جواب داد « بله! » گفت « پس کاری کن که هرگز از تعلیمات وی تخلف نکنی! »

از طرف دیگر سنان سمتی مانند مدیر امور بهداشتی امروزه را داشته است، چنانکه وزیر علی بن عیسی بن الجراح به او دستورداد که طبیبانی را با ادویه و غیره از وسائل بهداشتی به زندانها و ناحیه السواد و غیره بفرستد، و اینها بنواحی مختلف منتقل میشدند و مردم ناتوان و فقیر و حتی حیوانات مریض را معالجه میکردند<sup>(۱)</sup>! سنان هم در زمینه طب نفسانی دستی داشت و خبر او با بجکم امیر پس از فوت الراضی معروف است و در کتاب القفطی آمده است<sup>(۲)</sup>. خلاصه خبر اینست که بجکم اخلاقش درشت بود که بسختی مردم را معاقبه میکرد، ولی وقتی از فشار خشم رها میشد متوجه خطای خود میگشت، و باین منظور سنان را خواست و علاج تن و اخلاق خود را از او تقاضا کرد. سنان در آن وظیفه موفق شد، و اخلاق بجکم نرم و متمایل بخیر گردید چنانکه در « واسط » در ایام مجامعه دارالضیافه ای برای فقرا و در بغداد بیمارستانی آماده ساخت.

سنان در تأسیس بیمارستانهای دیگر هم دستی داشت. او خلیفه المقتدر را نصیحت کرد که بیمارستانی بنام خود برپا کند؛ و آن بیمارستان که بعدها بنام بیمارستان المقتدر معروف شده بود در محله « باب الشام » در جنوبی بغداد واقع بود. سنان همراه از آن خودش دو بیست دینار بر آن بیمارستان خرج میکرد. سنان هم چنین در اول محرم سال ۶۰۳ هـ بیمارستان السیده را، که در سوق یحیی تأسیس شده بود، افتتاح کرد<sup>(۳)</sup>.



— **ثابت بن سنان بن ثابت بن قره سنان** پدر وجدش طبیبی نامدار و مقتدر بوده است. او در زمان خلیفه المطیع لله (۳۳۴-۳۶۳ هـ) و در ایام امارت معزالدوله الاقطع احمد بن بویه و پیش از آن در خدمت خلیفه الراضی بود<sup>(۱)</sup>. ثابت بن سنان در طب ماهر و با اصول آن آشنا بود، و مشکلات کتابها را حل میکرد (فکا کاً للمشکلات من الکتب) و مدیریت امور بیمارستانی در بغداد برعهده او بود<sup>(۲)</sup>. ابن ابی اصیبعه میگوید: ثابت بن سنان هیجده ساله بود که الخاقانی وزیر او را متصدی بیمارستانی که ابن الفرات وزیر چندی پیش تأسیس کرده بود تعیین کرد<sup>(۳)</sup>.

ثابت بقول هلال بن المحسن خواهرزاده او، در شب چهارشنبه یازدهم ذی- القعدة سال ۳۶۵ هـ در گذشت<sup>(۴)</sup>.

— **ابو اسحاق ابراهیم بن سنان بن ثابت بن قره** گذشته از نبوغش در حساب و هندسه، در طب هم چیره دست و رئیس هیئت ممتحنه طبیبان زمانش بود<sup>(۵)</sup>.

— **ابوالحسن بن سنان الصابی**، در اینجا باید ذکر کنیم که این ابوالحسن بن سنان غیر از ثابت بن سنان مزبور است، و بعضی تصور کرده اند که هر دو یکی هستند. بنظر اینجانب باعث این اشتباه لفظ « ابوالحسن » است که کنیه ثابت بن سنان متوفی بسال ۳۶۵ هـ بوده. ولی ابوالحسن نام شخص مورد بحث ما بود نه کنیه اش، چنانکه امروزه هم کنیه ابوالقاسم را بجای اسم معمولی کسان می گذارند. این شخص که ابوالحسن نام اوست در بغداد بسال ۴۳۹ هـ میزیسته و در شهر محرم سال ۴۳۶ هـ ابوالحسن هلال بن المحسن بن ابراهیم الصابی مورخ و منشی معروف را معالجه کرد، در حالیکه ابوالحسن ثابت بن سنان همانطور که دیدیم بسال ۳۶۵ هـ وفات یافت.

۱- اخبار ۷۷ و طبقات الاطباء ۵ و ابن العبری ۱۷۰

۲- ابن العبری ۱۷۰ و اخبار ۷۷. در ابن جلجل آمده «فکا کاً للمکتب»

۳- عیون الانباء ج ۱ ص ۲۴۴

۴- اخبار ۷۸

۵- عیون الانباء ج ۱ ص ۲۳۸

۶- طب اسلامی ۵۶

ابن المنذیم<sup>(۱)</sup> ابوالحسن ثابت بن سنان را « ابوالحسن بن سنان » ذکر کرده است یعنی کنیه را بجای اسم گذاشته ، و منظورش ابوالحسن ثابت بوده و چون وفاتش را بسال ۵۳۶ هـ نوشته است . خلط بین دو برادر شاید از اینجا سرچشمه گرفته بود ، و تصور شد که هر دو یک شخص بودند .

قفطی<sup>(۲)</sup> در این خصوص میگوید : ابوالحسن بن سنان الصابی غیر از آنانکه با این کنیه و این اسم ذکرشان گذشت ، و ثابت بن قره جد او میباشد . پس معلوم میشود که این ابوالحسن بن سنان برادر ابوالحسن ثابت بن سنان است و میان آن دو اشتباه کرده .

ابوالحسن بن سنان در بیمارستان بغداد شیخ الاطباء (ساعورا لاطباء) بود ، و در طب و پیشرفت معرفت و موفقیت در علاج موفقیت‌های شگفت‌آور داشته است . او در صناعت پزشکی کمتر از نیاکان و خویشانش نبود ، و مهارتی که در معالجه برادرش ابوالفضل بن سنان بسال ۴۳۹ هـ بخرج داد (که در آن سال امراض بسیار و وباء عظیم بوده) و نیز معالجه ابوالحسن هلال بن المحسن بن ابراهیم الصابی شاهد بر منزلت او در طبابت است<sup>(۳)</sup> ولی بافضلی که داشته اخلاقش قابل ستایش نیست و عداوتی که نسبت به برادرش ابوالفضل و سایر نزدیکانش داشته جای بخشایشی باقی نگذارده بود .

— ابوالفرج بن ابی الحسن بن سنان در طب مانند پدرش بدرستی در تشخیص امراض و تقدم در آن صنعت معروف و در میان مردم مشهور بود<sup>(۴)</sup> .

— ابوالحسن بن ابی الفرج بن ابی الحسن بن سنان در زمان خود طبیبی فاضل و مرتبه او کمتر از آن جدش ابوالحسن بن سنان نبود ، بلکه وحید زمانه در صناعت طب و دارای شهرت و قدرت عالی و هوش بسیار بوده است .

۳- اخبار ۲۶۰

۲- اخبار ۲۶۰

۱- الفهرست ۴۳۵

- ۲۵

۴- اخبار ۲۷۹

## کیمیا

دانشمندی که از میان صابئین به علم کیمیا مشهور بود جابر بن حیان است از دانشمندان قرن دوم هجری که به لقب حرانی معروف بود. جابر هم منسوب به «طوس» و گاهی به «طرطوسی» است. قفطی در کتاب خود نسب جابر را بدین سان مینویسد: «جابر بن حیان الصوفی الکوفی» در حالیکه ابن الندیم چنین مینویسد: «هو ابو عبدالله جابر بن حیان بن عبدالله الکوفی المعروف بالصوفی»<sup>(۱)</sup>.

جابر بدین اسلام گرایید و نسبت بکیش جدید خود علاقه بسیار داشت. جابر گذشته از کیمیا علاقه وافری بعلوم فلسفی و «علم باطن» داشت و بروایت محمد بن سعید السرقسطی معروف بابن المشاط الاضطرابی الاندلسی تألیفی بی نظیر از جابر در مصر دیده که در عمل اضطراب، و محتوی برهزار مسأله بود<sup>(۱)</sup>. از کتابهای مشهور وی:

— کتاب الرحمة، که از کتابهای «الاکسیر الاعظم» میباشد و در آن راجع به تحویل معادن به زر سخن میرود.

— کتاب الخالص (Summa Perfectionis) که باتفاق کتاب الرحمة در جمله

معروفترین کتابهای جابر بشمار میروند و در تدریس شیعی در

اروپا تأثیری عظیم داشتند.

پرتال جامع علوم انسانی

— الزئبق الشرقی

— کتاب المکتسب

— کشف الاسرار و هتک الاستار

— کتاب التجمع

مستشرق هولیارد برخی از رسائل و کتب جابر را در یک جلد بنام «مصنفات

فی علم الکیمیا» در پاریس منتشر ساخت؛ و همچنین در قاهره کتاب «مختار رسائل

جابر بن حیان بسال ۱۳۵۴ هجری چاپ رسید.

اما در شیمی ، جابر در خیلی از مسائل با معارفی که از کیمیای قدما به ما رسیده مخالف است. علاوه بر اینکه در نوشته هایش رموز و تشبیهات «هرمسی» که از علوم مصریها سرچشمه میگیرد و در کتب زوسیروس و غیره از علمای یونان آمده است ، دیده میشود ، کیمیای جابر علم نیست و مبتنی بر تجربه ، و بر اساس نظریه های فلسفی نهاده شده است<sup>(۱)</sup>. این نظریه بیشتر اوقات از طبیعیات ارسطو اقتباس شده است. اسماعیل مظهر از قول برتلو Berthelot نقل میکند که مقام جابر در شیمی با مقام ارسطو در منطق یکسان است<sup>(۲)</sup>.

اساس علم جابر به اسم العیزان (ترازو) معروف است. این اصطلاح شامل جوانب متعددی میباشد که اختلاف بسیار با هم دارند، و این خود دلیلی است بر تلفیق میان مذاهب مختلف که علم جابر بدان محتاز است<sup>(۳)</sup>.

مصنفین اکتشافات متعددی به جابر منسوب میکنند ، من جمله : اسید سلفوریک (زیت الزاج) ، تیزاب یا اسید نیتریک ، ایدروکسید سودیوم . دکتر خیرالله مینویسد : اگر اکتشاف اسید سلفوریک نشانه پیشرفت فرهنگی و اقتصادی باشد باید جابر در شمار بزرگترین اشخاصی است که به انسانیت خدمت کرده اند<sup>(۴)</sup>.

### جغرافیا

در جغرافیا بی جا نیست اگر نام قره بن قمیط الحرانى را ذکر کنیم. ابن الندیم در فهرست<sup>(۵)</sup> راجع به قره مینویسد : «این (مرد) نقشه دنیا را بکرد ، و ثابت بن قره آنرا بخود منسوب نمود. نقشه مزبور را با صبغهای مشمع دیدم».

### تاریخ

صائبین بتالیفات تاریخی هم دست زدند. گاهی بتالیفات تاریخی میپرداختند

۲- Les Origines de l'Alchimie ص ۱۰۱ و ۲۰۷

۲- تاریخ الفکر العربی ۷۰ - دائرة المعارف اسلامی ۲۳۰

۴- Butline of Arabic Contributionsto Medicine and the Allied Sciences

۵- الفهرست ۴۱۱

این صفحه در اصل مجله ناقص بوده است

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

این صفحه در اصل مجله ناقص بوده است

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

نظامی در چهارمقاله خود به دبیرتوصیه میکند : تا اینکه دبیر کامل شود ،  
رسائل صابی را بخواند<sup>(۱)</sup> .

رسائل صابی بسه بخش منقسم میشود : معانیات و شفاعات ، و رسائلی که به  
عمال و حکام نوشته شده است که مورد استفاده محققین در تاریخ بنی بویه میباشد .  
امیرشکیم ارسال نمونه های برگزیده ای از این رسائل بسال ۱۸۹۸ در بعدای  
لبنان منتشر ساخت . محمد کردعلی ، هم ، « المختار من رسائل ابی اسحاق الصابی »  
را در دمشق منتشر کرد و در یکی از مصنفات وی معروف به « رسائل البلغاء » رسائلی  
از ابواسحاق بعنوان نمونه وجود داشته است .

ابن خلکان در وفيات الاعیان در ترجمه عبدالملک ثعالبی ( چاپ تهران ج ۱  
ص ۳۱۶ ) قطعه ای از وی خطاب با امیر ابوالفضل عبیدالله بن احمد میکالی آرد که  
این بیت از آنست :

و ترسل الصابی بزین علوه      خط ابن مقله ذوالمحل الرفع

نام « صاحب و صابی » در ادب و ترسل مکرر برده شده :

ادب صاحب پیش ادب تو هذراست

نامه صابی با نامه تنو خوار و سئیم

فرخی سیستانی

ای بر بهر مندی از صاحب و از صابی

وی به بجوانمردی از حاتم و از افشین

سوزنی سمرقندی

جان و روان صاحب و صابی به پیش تست

این تیره از بنانت و آن عاجز از بیان

کمال بخاری<sup>(۲)</sup>

برای بیان کردن فضل ابواسحق کافی است این نکته را از قول ابن العمید وزیر  
و نویسنده بلیغ و مشهور نقل کنیم. ابوحیان توحیدی در کتاب «مثالب الوزیرین  
میگوید: ... روز دیگری در مجلس (مجلس ابن عمید) با ابوسعید حضور داشتم  
درحالیکه به اعلام جهان آراسته و پر بود. سخنی راجع به ابواسحق صابی رفت پس  
ذوالکفایتین (ابن عمید) گفت؛ ذاك رجل له فی كل طراز نسج و فی كل فضاء رهج و  
فی كل فلاة ركب و من كل غمامة سكب. الكتابة تدعیه باكثر مما يدعیها و البلاغة  
تحلی به باكثر مما يتحلی هوبها و ما احلی قوله:

حمراء .صفرة الا حشاء باعثة	طیباً تخلل به فی البيت عطارا
كأن فی وسطها تبراً یخلصه	قین یضرم فی أوراقه النارا

وقوله:

ما زلت فی سكری المع كنفها	و ذراعها بالقرص و الآثار
حتى تركت اديمها و كأنها	غرر البنفسج منه فی اجمار <sup>(۱)</sup>

در واقع ابواسحق شاعری توانا بود. متأسفانه سفینه اشعارش بمانرسیده ولی  
آنچه در تذکره ها و جنگها باقی مانده است و بعضی اشعار وی که مستشرق وOLF با اشعار  
ابوالفرج البیغاء آورده شاهدیست بر علو مقام او در شعر و در فنون مختلف، مانند:  
هجا و مدح و رثا و حکمت و وصف و خمریات. از طرف دیگر، ذوق شاعری او در رسائلش  
آشکار است، چنانکه جملاتش بر سجع و همگامی و توافق موسیقی عجیبی مبتنی است.  
تمایل او در شعر بیشتر به وصف بود، و نزد شعرای آن عصر مانند الشریف الرضی و  
ابوالفرج البیغاء و السری الرفاء مقاسی داشته است.

در اینجا بعد از اینکه راجع به دانشمندی از صائبین حران توضیحات نسبتاً  
کافی عرضه کردیم بر ما آشکار شد تا چه حدی حرانیان مردم روشنفکر و دانش جو و  
زحمت کش در کسب علوم بودند. اینان تمدن آشور و بابل را با حکمت یونان  
آمیختند و تجارب و اکتشافات خود را بر آن افزودند و بفرهنگ عربی و اسلامی بارمغان



آوردند. تأثیر ایشان همانطور که دیدیم در ترجمه علوم و حکمت قدما و در تألیف کتب گرانبها راجع به همه فنون و علم و معرفت آشکار مینماید. علاوه بر آن شاگردانی شایسته هم تربیت کردند و بسمت معلم برای نسلهای بعد تقدیم کردند. ثابت بن قره شاگردانی بسیار داشت که از جمله آنها عیسی بن اسیدالنصرانی العراقی که در ترجمه از سریانی به عربی استاد بود<sup>(۱)</sup>. سنان بن ثابت هم پیروانی داشته که «ابوالحسن تلمیذ سنان» طبیب دوره بویهی یکی از آنها میباشد<sup>(۲)</sup>. ابوالحسن بن کشرایاهم که مانند ابوالحسن مزبور به لقب «تلمیذ سنان» (شاگرد سنان) معروف و طبیبی مشهور و صاحب دو کتاب بود<sup>(۳)</sup>. ابن جلجل در طبقات الاطباء والحکماء ار گفته خود العرانی احمد بن یونس نقل میکند که در بغداد علم را از ثابت بن سنان آموخت. احمد بن یونس برای طلب علم از اندلس به بغداد آمده بود و پس از برگشتن به وطن خویش طبیب خلیفه اموی گردید... اسحاق بن شلیطا، هم از جمله شاگردان ثابت بن سنان بوده است<sup>(۴)</sup>.

از لحاظ دیگر صاحبین حران در امور بهداشتی و بهبود وضع اجتماعی زمان خود دستی داشتند. گذشته از معالجه مردم، خلفا و رؤسای و ادار میگردند بیمارستانی را تأسیس کنند.

خلاصه سخن آنست که صاحبین حران مانند ایرانیان و سریانیان و عیسویان اثری شایسته در تقدم فرهنگ و تمدن اسلامی داشتند.

پایان

۱- اخبار العلماء ص ۱۶۴ ، الفهرست ص ۳۹۴

۲- اخبار العلماء ص ۲۶۳

۳- اخبار العلماء ص ۲۵۹

۴- عیون الانباء فی طبقات الاطباء ج ۱ ص ۲۳۷